بعون خدای بی نشان و توفیق ایزد منان

گلستان

در مطبع منشی محمد حسن بسعی حکیم علی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه والصلوة علی نبیه والسلام علی اصحابه قال (جمع نعمت) (برگزیده)
الفقیر الراجی الی الله القوی حبیب سید عبدالله الموسوی غفر الله له ولوالدیه و حسن
الیهما والیه چون دیدم طباع بعضی مردمان که همراه معضلات کتاب گلستان
تصنیف شیخ المشائخ حضرت شیخ سعدی شیرازی نور الله مضجعه (خوابگاه او) در نمی
یابند مشکلات گلستان را سه قسم ساختم والله ولی التوفیق قسم اول در اشعار
عربی و بعضی فارسی قسم دوم در مرکبات معانی بعضی اقوال اکابر و
احادیث نبوی و کلام ربانی قسم سوم در لغات مفردات بترتیب حروف تهجی

قسم اول در اشعار عربی وغیره

شفیع مطاع نبی کریم ۔ قسیم جسیم نسیم وسیم

آنحضرت شفاعت کننده اطاعت کرده شده پیغمبر بزرگ

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
رسید به بزرگی به کمال خود روشن کرد تاریکی را بجمال خود

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه وآله
نیکوست تمامی عادات او درود فرستید بسوی او و بر آل وی

لقد سعد الدنیا به دام سعده
هر آیینه بتحقیق نیکبخت شد اهل دنیا بجهت او همیشه باد نیکبختی آن پادشاه

وایده المولی بالویة النصر
و استوار کند او را الله به نیزهای فتح

کذلک تنشأ لینة هو غیرها
همچنان که پرورش میباید شاخی که آن پادشاه اصل آن شاخ

وحسن نبات الارض من کرم البذر
و نیکوست رویید گی زمین از بزرگی تخم است

روضة ماء نهرها سلسال
باغیکه آب نهر او سرد و شیرین است

دوحة سجع طیرها موزون
درختی که آواز پرندهای او خوش است

اقل جبال الارض طور وانه
خردترین کوههای زمین طور است و بتحقیق که او

لاعظم عند الله قدرا ومنزلا
هر آیینه بزرگ ترست نزد خدا از روی مرتبه و درجه

غذیت بدرنا ونشأت عندی
غذا یافتی تو بشیر ما و پرورش یافتی تو نزد من

فمن انباک ان اباک ذیب
پس کدام آگاه کرد ترا که پدر تو گرگ است

اذا کان الطباع طباع سوء
وقتیکه باشد طبیعتها طبیعتهای بد

فلیس بنافع ادب الادیب
پس نیست نفع کننده ادب ادیب کننده

اذا یئس الانسان طال لسانه
وقتیکه ناامید شود آدمی دراز گردد زبان او

کسنور مغلوب یصول علی الکلب
همچو گربه عاجز که حمله میکند بر سگ

الا لاتحزن اخا البلیة
خبردار شو اندوهگین مباش ای برادر بلا

فللرحمن الطاف خفیة
پس مر خدای مهربان راست لطفهای پوشیده

اذا شبع الکمی یصول بطشا
هرگاه که سیر شود آدمی حمله میکند سخت

وخاوی البطن یبطش بالفرار
و خالی شکم حمله میکند بگریختن

اعلمه الرمایة کل یوم
می آموختم من آن شخص را علم تیراندازی هر روز

فلما اشتد ساعده رمانی
پس هرگاه که سخت شد بازوی او تیر زد مین

اصنع بنا ما انت له اهله
بکن تو با ما چیزی که تو مر آن چیز را سزاوار

ولا تفعل بنا ما نحن له اهله
و مکن تو با ما چیزی که مائیم مر آن چیز را سزاوار

ان لم اکن راکب المواشی
اگرچه نیستم من سوار مرکبها

اسعی لکم حامل الغواشی
کوشش کنم برای شما برداشتن زین پوشها

کفیت اذا یامن تعد محاسنی
پسند کردی تو اکنون ای کسی که می شماری نیکوییهای ظاهر را

فلا تبتلی هذا لم تدر باطنی
خصلتهای ظاهر من ... تو چیزی که به باطن منست

[illegible]

اشتاء من اهوی بغیر وسیلة
می بینم کسی را که دوست میدارم بغیر واسطه

یوجج نارا ثم یطفی برشفة
می افروزی تو آتش را پس فرو نشانی با شکر خود

مهاج الی صوت الاغانی طبیعة
برانگیخته میشویم بالسوی آواز سرود گویان بسبب خوی آوازی

انی لستر من عین جیرانی
تحقیق که من پنهانم از چشم همسایگان خود

وعند هبوب الناشرات علی الحمی
و نزدیک وزیدن بادها بر عنزار

زنهار از قرین بد زنهار
پناه دار ما را از همنشین بد

وافانین علیها جلنار
و شاخهای که هست بر آن شاخها گلنار

هلک الناس حوله عطشا
هلاک گشتند مردمان گرد آن غلام در آنحال که تشنه اند

اذا رایت اثیما کن ساترا و حلیما
چون ببینی تو بدکردار را باش تو پوشنده و پرده دار

بئس المطاعم حین الذل تکسبها
بد است خورشهای که بوقت ذلت حاصل میکنی آنرا

اوقعت نفسک یا مغرور فی الخطر
انداختی تو ذات خود را ای مغرور در خطر

یالیت قبل منیتی یوما افوز بمنیتی
ای کاشکی پیش از مرگ خود روزی دریابم مراد خود را

قالوا عجیب الکاس لیس بطاهر
گفتند آن پیاله شراب نیست پاک یعنی ...

قد شابه بالوری حمار
تحقیق مشابه شده است خلق را خری

فلیحقنی شان وصل طریقا
پس متصل شده است مرا کاری گم کردم راهی را

لذالک تراننی محرقا و غریقا
از جهت این میبینی مرا سوخته و غرق شده

وانت معنی ان سکت نطیب
و تو آن سراینده هستی که اگر خاموش شوی خوش شویم

والله یعلم اسراری و اعلانی
و حق تعالی میداند حال باطن و ظاهر مرا

تمیل غصون البان لا الحجر الصلد
می جنبند شاخهای درخت بان نه سنگ سخت

وقنا ربنا عذاب النار
نگاهدار تو ای پروردگار ما از عذاب دوزخ

تعلقت بالشجر الاخضر نار
گرویده آویخته شده است بدرخت سبز آتش

وعلی ساق یسعی ولا یسقی
و آن غلام ساقی است که میگرداند و سنجه نوشانده

یا من یعلم امری لم لا تکرمنا
ای کسی که میداند حال مرا چرا نمیگذری کرم دار

القدر منتصب والقدر مخفوض
دیگ نصب شده باشد و مرتبه فرو رفته شده

حتی هلکت فلیت النمل لم یطر
تا آنکه هلاک شده ست تو پس کاشکی مورچه نپریدی

بحر الالطم رکبتی والظل الا قربی
اعنی بدریای رسم که موج زند تا زانوی من و دایم که پر گرم ...

قلنا له بشقوق المبرز
گفتیم ما به سپید ما آن آرد در ز ... پاخانه را

عجلا جسدا له خوار
و آن دوستی گوساله است او را آواز است

يصغي الى حسن الاغاني
گوش من بسوی نیک سرودهاست
ماذا التحدث في تقدم العيس
چیست آنکه حکایتی میکنی تو مرا از حالتی که گذشته است
المرء ليس بشائع في ارضه
مرد مشهور نمی‌شود در زمین خود
واخو العداوة لا يمر بصالح
صاحب دشمنی نمیگذرد بر نیکوکار
رضينا من نوالك بالرحيل
راضی شدیم ما از عطای تو بر رفتن
اذا نهق الخطيب ابو الفوارس
هرگاه آواز کند مثل آواز خران خطیب که کنیت او
سرى طيف من يجلو بطلعته الدجى
در شب آمد خیال کسی که روشن میشود بچهره او تاریکی
اتاني الذي اهواه في غلس الدجى
آمد مرا آنکه دوست میدارم من او را در تاریکی شب
اذا جئتني في رفقة لتزورني
وقتیکه بیائی تو بما در جماعه همسفران بجهت آنکه زیارت کنی مرا
فقدت زمان الوصل والمرء جاهل
گم کردم وقت وصال دوست و حال آنکه مرد نادانست
وان سلم الانسان من سوء نفسه
و اگر چه سلامت ماند و از بدی ذات خود
ظمأ بقلبي لا يكاد يسيغه
تشنگیست در دل من که روان نمیکند آنرا
بليت بنحوي يصول مغاضبا
مبتلا شدم بنحوی که حمله میکند آن نحوی در حالت خشم گفته است
على جزويل ليس برفع راسه
بحالیکه دامن کشان میگذرد و برنمیدارد سر خود را

من ود الذي حسن المشابه
کیست آنکه نیک سرود گوینده است
ما للغريب سوى الغريب انيس
نیست برای مسافر سوای مسافر دوستی
كالصعو ليس بصائد في وكره
همچو چرانخی نیست آن چراغ شکار کننده در آشیانه خود
الا ويلمه بكذاب اشر
مگر و حال آنست که ملازم گردانند او را به دروغ گوی متکبر
رضيت من الغنيمة بالتعليل
راضی شدیم ما از غنیمت باز آمدن از آب یا او زافتادن آن
له صوت يهد اصطخر فارس
مر الخطيب را آوازیست که میجنباند اهل اصطخر فارس را
يرافقني على الليل هاديا
دوست میدارد مرا هر شب بحالتیکه راه نماینده است
فقلت له اهلا وسهلا مرحبا
پس گفتم مر او را آمد خانه را و نور روی زمین نرم او فراخ
وان جئت في صلح فانت محارب
اگر چه بیائی در آشتی پس تو جنگ کننده
بقدر لذيذ العيش قبل المصائب
بقدر لذیذ زندگی پیش از رنجها
فمن سوء ظن المدعي ليس يسلم
پس از بدی گمان مدعی سلامت نمی ماند
رشف الزلال ولو شربت بحورا
ریختن آب شیرین اگرچه بنوشم دریاها را
علي كزيد في مقابلة العمرو
بر من همچو زید در مقابله عمرو
وهل يستقيم الرفع من عامل الجر
آیا راست می آید رفع از عامل جر

ان کنت لامت یوم الوداع تأسفا
اگر ملامت کردم روز وداع در ان حال که افسوس کننده ام

لا تحسبونی فی المودة منصفا
مپندارید مرا در دوستی انصاف کننده

ورب صدیق لامنی فی ودادها
و بسا دوست ملامت کردند مرا در دوستی آن محبوب

الم یأتها ما فیه صح لی تعهده
آیا نمی بعید آن صدیق آن محبوبه را روزی پس نظام هر شید آرزو من

یا من ذکرا الحمی من مسمعی
آنچه گذشت از یاد کردن مرغزار از گوش من

لو سمعت ورق الحمی صاحت معی
اگر بشنوند جانوران مرغزار ناله میکردند آن جانوران با من

یا معشر الخلان قولوا للمعا
ای گروه دوستان بگوئید با تندرست

ما لست تدری بالقلب الموجع
نمیدانی آنچه در دل دردناک است

لو ان حبا بالملام یزول
اگر هر دوستی که دوستی بملامت کردن زائل شود

لسمعت افکا یفتریه عذول
هر آئینه می شنیدم دروغی که بسته است از گواهان عاذل

لما رأت بین یدی بعلها
هرگاه دید آن زن پیش شوهر خود

شیئا کأنه شفة الصائم
چیزی را مانند سست ترین بر لب روزه دار که فرو شفته باشد

قالت هذا امه زینت
گفت ای زن این آلت با آن مرد مرده است

وانما یقرأ الرقیة للنائم
جز این نیست که خوانده میشود افسون خواب کننده

مضی الصبی والشیب غیرنی
گذشت کودکی در حال انکه پیری تغییر کرد مرا

وکفی بتغیر الزمان نذیرا
و بس است متغیر شدن زمانه برای خوف

پیر هفتا ساله حتی میکند
پیر هفتاد ساله از ان میکند

کور مقری خوی نمی خسپ چشم روشن
کور مقریست که بخواب نه میبید چشم روشن را

من کان بین یدیه ما یشتهی رطب
کسیکه باشد پیش او آنچه میخواهد خرما تر

لیغنیه ذلک عن رجم العناقید
بی پروا کند ش این از سنگسار کردن خوشهای انگور

دم الکمیات نیاقا فی هوادجها
زنان سوار ماده شتران در عماریهای خود

لم تلتفتن الی من غاص فی الکثب
التفات نمیکنند سوی کسیکه فرو رفت در تودهای ریگ

قطر علی قطر اذا اتفقت نهر
قطره بر قطره وقتیکه متفق شود جوی گردد

ونهر الی نهر اذا اجتمعت بحر
و جوی بر جوی وقتیکه جمع شود دریا گردد

یا ناظرا فیه سل بالله مرحمة
ای نظر کننده درین کتاب بخواه از خدا رحمت کردن

علی المصنف واستغفر لصاحبه
بر مصنف و طلب آمرزش کن برای صاحب آن کتاب

واطلب لنفسک من خیر تریدها
و طلب کن برای خود از هر چیز که میخواهی

من بعد ذلک غفرانا لکاتبه
پس آن نیکوئی طلب کن و آمرزش نویسنده آنرا

لو ان لی یوم التلاق مکانة	عبد الرءوف لقب یا مولانا
اگر مرا هستی که برای من روز قیامت جای باشد	نزدیک خدای مهربان هر آینه گویم من ای مالک من
انا المسیء وانت مولی محسن	ما قد اسات واطلب الاحسانا
من گنهگارم و تو مالک نیکوکار هستی	آن که بتحقیق بد کردم و طلب میکنم نیکوئی را

قسم دوم در بیان معانی عبارات عربیه

اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور یا ملائکتی قد استحییت

عمل کنید ای فرزندان داود شکر را و اندک اند از بندگان من شکر کنندگان ای فرشتگان من بتحقیق شرم میدارم

من عبدی ولیس له غیری فقد غفرت له ما عبدناک حق عبادتک وما عرفناک

از بنده خود و نیست مر ان بنده را جز من پس بتحقیق آمرزیدم من آن بنده را نپرستیدیم ما ترا آنچه سزاوار پرستیدن تست و نشناختیم ما ترا

حق معرفتک ظل الله تعالی فی ارضه رب ارض عنه الناس علی

چنانکه سزاوار شناختن تست سایه خدای تعالی در زمین او ای پروردگار زمین راضی است از آن پادشاه مردمان بر

دین ملوکهم اللهم متع المسلمین بطول حیاته وضاعف ثواب جمیل حسناته وارفع

دین پادشاه خود اند بار خدایا برخورداری ده مسلمانان را بدرازی زندگی او و دو چند گردان اجر خوبی و نیکی او و بلند کن

درج اولیائه وولاته ودمر علی اعدائه وشناته بما تلی فی القرآن من آیاته اللهم

مرتبه دوستان او و نائبان او و هلاک آور بر دشمنان او و مخالفان او به برکت چیزی که تلاوت کرده میشود در قرآن از آیات آن قرآن

آمن بلده واحفظ ولده الکریم اذا وعد وفا المؤید من السماء المظفر علی الاعداء عضد

امن ده شهر او را و نگاه دار فرزندان او را مرد نیک چون وعده کند وفا کند تائید کرده شده از فلک آسمان فیروزی یابنده بر دشمنان بازو

الدولة القاهرة جمال الانام مفخر الاسلام سعد بن اتابک الاعظم شهنشاه

دولت که غالب است خوبی خلق بزرگی اسلام سعد پسر امیر برتر پادشاه پادشاهان

المعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم سلطان البر والبحر ذو الامان

بزرگ صاحب گردنهای امت خداوند پادشاهان ولایت عرب و عجم پادشاه خشکی و تری صاحب امان

لاهل الایمان وارث ملک سلیمان مظفر الدنیا والدین ابوبکر بن سعد بن زنگی ادام الله

خداوند ایمان را میراث گیرنده پادشاهی سلیمان فتح داده شده دنیا و دین ابوبکر پسر سعد زنگی همیشه دارد خدای تعالی

اقبالهما وضاعف جلالهما وجعل الی کل خیر مالهما امیر کبیر عالم عادل ظهیر سریر

دولت ایشان را و دو چند گرداند بزرگی ایشان را و گرداند بسوی هر نیکی بازگشت ایشان هر دو سردار بزرگ دانا داد دهنده پشتیبان تخت

سلطنت مشیر تدبیر مملکت کهف الفقرا ملاذ الغربا مربی الفضلا محب الاتقیا افتخار

پادشاهی مشورت کننده تدبیر پادشاهی صاحب پناه فقیران جای پناه غریبان پرورنده فاضلان دوستدار پرهیزگاران بزرگی

اہل فارس ملک تخم اخص یمین الملوک والسلاطین باربک فخر الدولہ والدین غیاث الاسلام

اہل فارس بادشاہ خاصان مقوی ومعین بادشاہان بزرگ امیر بزرگ دولت ودین فریاد رس اسلام

والمسلمین ابوبکر بن ابی نصر اطال اللہ عمرہ واجل قدرہ وشرح صدرہ وضاعف اجرہ

و مسلمانان ابوبکر پسر ابی نصر دراز کرد خدا تعالی عمر او را بزرگ گرداند مرتبہ او را وکشادہ دارد سینہ او را و دو چند کرد مزد او را

قدم الخروج قبل الولوج والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس انشاء لطیفۃ والفیل حیۃ طوعا

مقدم دار بیرون آمدن را پیش از درآمدن و آنانکہ فرو خورندگان خشم را و گذرندگان تقصیرہا از مردم کو سینہ پاک است پیل مار است خود

وکرہا ما من مولود الا یولد علی الفطرۃ فابواہ یہودانہ او ینصرانہ او یمجسانہ من عمل صالحا

ناخوشی نیست از ہیچ فرزندی مگر زادہ میشود بر طریقہ اسلام پس پدر و مادر او یہودی گردانند او را یا نصرانی یا آتش پرست کسے کہ کار نیک کند

فلنفسہ ومن اساء فعلیہا اخذتہ العزۃ بالاثم یا رحیم یا غفور السلامۃ فی الوحدۃ والآفات

پس مر نفس خود را و کسی کہ بد کند پس مر او است گرفت او را بزرگے بگناہ کردن ای رحمت کنندہ ای آمرزندہ سلامت در تنہائی است و بلاہا

بین الاثنین لی مع اللہ وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل مشاہدۃ الابرار بین

درمیان دوی برای من با خدا وقتیست کہ نمیگنجد بمن در آن وقت فرشتہ بزرگ و نہ پیغامبر مرسل دیدن نکوکاران میان

التجلی والاستتار ونحن اقرب الیہ من حبل الورید الوقف لا یملک فان مع العسر یسرا

روشنائی و پوشیدگیست و ما نزدیک تریم بسوی او از رگ جان وقف ملک نمیشود پس بدرستی کہ با دشواری آسانی است

زر غبا تزدد حبا اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم واذا مروا باللغو مروا کراما

بزیارت کن یک روز درمیان تا زیادہ شود محبت آیا میفرمائید مردمان را بہ نیکی و فراموش میکنید ذاتہای خود را و چون بگذرند بکار زشت میگذرند بزرگانہ

فآت ذا القربی حقہ وان جاہداک علی ان تشرک بی ما لیس لک بہ علم فلا تطعہما ہذا

پس بدہ خداوند یگانگت را حق ایشان اگر کارزار کنند ترا بران کہ شریک آری بمن چیزی کہ نیست ترا بآن چیز شناسائی پس فرمان مبر ایشان را این

المقدار یحملک وما زاد علی ذلک فانت حاملہ کلوا واشربوا ولا تسرفوا ولو بسط اللہ الرزق

مقدار بردارد ترا و چیزی کہ زیادہ شود بران پس تو بردارندہ آئی بخورید و بنوشید و خرچ بسیار مکنید اگر فراخ گرداند خدا تعالی روزی

لعبادہ لبغوا فی الارض الخبیثات للخبیثین حتی اذا ادرکہ الغرق قولہ تعالی

برای بندگان خود ہر آئینہ سرکشی میکردند اوشان بر زمین چیزہای بد مر ناپاک ہا را ای ناپاکان است تا آنکہ دریافت او را ای فرعون غرق شد

فاذا رکبوا فی الفلک دعوا اللہ مخلصین لہ الدین ان انکر الاصوات لصوت الحمیر

پس وقتیکہ سوار شوند در کشتی میخوانند خدا را در حالیکہ خالص میگردانند برای او دین را از شرک و نفاق بدرستی بدترین آوازہا ہر آئینہ آواز خر است

ما تقول فی الامارد قال لا خیر فیہم ما دام احدہم لطیفا تحاشن فاذا خشن تلاطف

چہ میگوئی در حق امردان گفت نیست نیکوئی در ایشان تا وقتی کہ باشد یکی از ایشان لطیف سختی میکند پس ہرگاہ کہ سخت شد نرمی میکند

التمر یانع والناطور غیر مانع یا غراب البین لیت بینی وبینک بعد المشرقین

خرما پختہ است و نگہبان مانع نیست ای زاغ فراق کاشکی درمیان من و تو دوری مشرق و مغرب بودی

ضرب زید عمرا وکان زید متعدیا کلموا الناس علی قدر عقولهم قد تکلمن الذی لمتننی
زد زید عمرو را و بود زید تعدی کننده کلام کنید مردمان را بر مقدار عقلهای ایشان پس این آن کسی ست که ملامت میکرد یدشما
فیه ضرب الحبیب زبیب لا یغلق باب التوبة علی العباد حتی تطلع الشمس من مغربها
در حق آن مرا زدن دوست مویز ست در لذت بند کرده نخواهد شد در توبه بر بندگان تا آنکه بر آید آفتاب از جای غروب خود
استغفرک اللهم واتوب الیک قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا انتهم سنة الله
آمرزش میخواهم از تو ای بار خدا و باز میگردم بسوی تو پس نبود که فایده دهد ایشان را ایمان ایشان وقتیکه دیدند عذاب ما را روش نهاده شده الله
بنا تا حسنا بلغ ما علیک فان لم یقبلوا ما علیک یا بنی انک یوم القیمة مسئول ماذا
بر دیا نیدن خوب برسان آنچه بر ذمه تست از امر معروف و نهی منکر پس اگر قبول ندارند بر تو باکی نیست ای پسرمن بدرستی که تو روز قیامت سوال کرده شوی که چه
اکتسبت ولا یقال بمن انتسبت موت الفقراء راحة اعدی عدوک نفسک التی بین
کسب کردی تو و نه گفته شود با که نسبت داری که شریف هستی یا رذیل مرگ فقیران موجب آرام او شانست دشمن ترین دشمنان تو نفس تست آنکه میان
جنبیک اعوذ بالله من الفقر المکب مجاورة من لا یحب الفقر سواد الوجه فی الدارین
دو پهلوی تست پناه میخواهم از خدا تعالی از فقیری که سرنگون کننده باشد و از همسایگی کسی که دوست نمیدارد فقیری ای بینوائی سیاهی روی است در دو جهان
الفقر فخری کاد الفقر ان یکون کفرا اولئک لهم رزق معلوم لا رهبانیة فی الاسلام
فقیری بزرگی منست نزدیک ست فقیری که باشد کفر آنان یعنی اهل بهشت مر ایشان را روزی ست معلوم در دقت اشتها نیست بازداشتن نفس از خلط مردم
لکن لم تنته لارجمنک حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات ومن یتوکل
لیکن اگر باز نخواهی ماند هر آینه سنگسار خواهم کرد ترا گرد کرده شده ست جنت بمکروهات و گرد کرده شده دوزخ بخواهشهای نفسانی و کسیکه اعتماد کند
علی الله فهو حسبه عالم عادل موید منصور مالک ازمة الانام حامی الاسلام وارث
بر خدا پس او تعالی کافی ست او را دانا عدل کننده استوار کرده شده یاری داده شده خداوند مهارهای مردمان نگاه دارنده اسلام میراث
ملک سلیمان اعدل الزمان مظفر الدنیا والدین ابو بکر بن سعد زنگی ادام الله ایامه و
ملک مهتر سلیمان عادل ترین زمانه فیروزمندی یابنده دنیا و دین که نامش ابو بکر پسر سعد زنگیست همیشه دارد خدای تعالی روزگار او را
نصر اعلامه احسن کما احسن الله الیک جدد ولا تمنن لان الفائدة الیک عائدة
یاری دهد علمهای او را نیکوئی کن چنانچه نیکوئی کرد حق تعالی بسوی تو بخشش کن و منت منه چرا که فایده آن بسوی تو باز گردنده است
یهدی به وهو لا یهتدی آخر الحیل السیف احد الجهتین الم اعهد الیکم یا بنی آدم
راه یافته میشود بسبب او و حال آنکه از خود راه نیافته ست شمشیر آخر حیلهاست یکی از دو جانب آیا پیمان نگرفتم از شما ای فرزندان آدم
ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر
آنکه نه پرستید شیطان را بدرستیکه آن شیطان شما راست دشمن ظاهر گفت یعقوب علیه السلام بلکه آراسته کرده برای شما نفسهای شما کاری پس صبر
جمیل قال الله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر کل اناء یترشح بما فیه
بهتر است فرمود خدای بزرگ هر آینه میچشانیم کافران را در دنیا از عذاب نزدیک که قتل و دفع جزیه و غیر آنهاست سوای عذاب بزرگ که در آخرت خواهد بود هر ظرف تراود بدانچه در وست

قسم سوم در لغات مفردات بترتیب حروف تهجی باب الالف

رضا جزا استقصا ترسا مبیا صبا قبا افشا صفا عبا فرا ابا عشا عفو

عنا سزا قفا ستا خلا ملا مصلا مسا خطا انشا کدخدا سما بید

حصا اقتدا وبا اشتها مینو تمنا تقاضا التجا ملجا ماخولیا علیا

محابا امضا انبیا اتقیا املا جلسا مینا هما نا احشا لولا مدار اشیدا

سووا بقا شفا وفا جفا باب الباء اصحاب حساب ثواب

صواب اولوالالباب شباب اسباب حجاب مخلاب بواب

خلاب خطاب جواب عتاب دواب قصب عجیب ادیب غریب

ترغیب رقیب تهذیب طبیب سراندیب غیب جیب شیب

تهیب تشکیب شغب واجب کاذب جانب طالب صاحب

منسوب مرهوب آشوب محبوب جنب جذب عرب عقب

کلب شعب منتصب صعب مقرب حلب حرب

تعب قصب مترتب طرب قطب کعب موجب مستوجب

نقب طیب باب التاء تربیت مصلحت فهرست مخطوطت

همت اُمت غفلت قدرت رحمت قربت نعمت منت

نزہت صولت رغبت مروت فتوت عزت عزلت رحلت

اذیت جبلت نبوت نصرت وحشت ہجرت وسعت فسحت

محنت مملکت سلطنت خلعت حدت خبرت فطنت کربت

صنعت حرکت مدت عدت لعنت ذلت فطرت صفوت

شوکت حسرت ہیبت خفت خست مودت طلعت سطوت

ثروت عصمت سنعت ہیات غیرت بہجت نفرت جدت

طاعت تہمت نکت رقت طیبت شدت کمنت خطبت

سماحت شفاعت عنایت بلاغت حاجت دعوت اجابت انابت

تجارت کفایت جماعت ملالت قناعت بضاعت سیاقت سلامت

خباثت خجالت خصومت موافقت معالجت کفارت عمارت

طراوت ظرافت رعایت حمایت مہابت غایت اطاعت

جسارت معرفت سیاست حراست مقالت مخافت آفت شکایت

ملاحت صباحت سیاحت اعادت سخاوت شجاعت

فراحت راحت حلاوت ضلالت بطالت رایت ضیافت

استطاعت فصاحت صلابت خسارت غرامت علامت متانت

سماحت وقاحت ندامت ولادت سعادت استعارت سفاهت

مناصحت مباسلت ملاعبت مجانبت مکالمت محاورت مجاورت

معاشرت مواظبت مبارزت مداومت معصیت الهیت مزیت

مشیت تهنیت وسیلت عزمیت مقاومت ملاطفت مشابهت مواجهت

مصاحبت متابعت معانقت مخالطت مطاوعت منازمت

مصافحت مسامحت مجالست موافقت منازعت مفارقت

موافقت حسنات مرجات نیات بنات کائنات التفات

درجات درکات مناجات اخراجات قرات صیت مبیت

نصیحت وصیت طبیعت حقیقت غنیمت زینت معیشت

خشونت مؤنث معونت فرتوت ممقوت بروت جبهت

منقبت مغفرت اردی بهشت کنشت زشت سرشت عاقبت

عافیت لعنت مذمت عقوبت کدورت عشرت منفعت

باب الثاء غیاث حراث وارث حادث بحث خبث لیث

باب الجیم لوج عوج موج اوج عاج حاج حجاج مزاج علاج آماج

نسج پیچ سلنج کنج وشنسرنج تفرج تدریج دمج بج باب الحاء

نکاح فرح شرح طرح مستقبح مدح قدح سیاح صلاح

سیاح جراح ملح صالح طالح ناصح فصیح ملیح مسیح

صبیح قبیح صلح باب الخاء بلخ تلخ لاخ توبیخ کاخ راسخ

پاسخ فرخ مسخ زرنیخ نفیخ بخ باب الدال مزید خرید بعید وحید کلید

ورید توحید مستفید تاکید جاوید بید مرید صید فرود رود حسود

جود تعبد مد مجرد منقود منعود احمد مقصد مهد خرد مسند

گزند الوند سمند فند مستند فرآکند پابند سواد نخفاد مرداد

فولاد اجتهاد عناد جاد برد جرد گرد ستره مرد درخورد

عضد ورود مرد مقود ضد ند مکائد مواید ساعد ناقد

کاسد فاسد جلاد قاصد شاهد زاهد تردد قواعد نامساعد

ابد عقد ملحد تفقد باب الذال ملاذ معاذ منفذ منعوذ

تلمیذ ماخوذ نافذ **باب الراء** تهور تخیر سزاوار طرار فرار آقا ر

دثار پایدار تبار استبصار استحقار کارزار دوار ستمگار دیار استظهار

بیدار زنهار تیمار زنهار انکار ایثار افطار عیار عذار تاتار عیار

سنجار گنده نازار ابرار افتخار دینار مقار ذوالفقار بیطار پیکار

کنار حصار حرید سریر ظهیر تقصیر بصیر نظیر عنبر ضریر نفیر

گزیر ضمیر تشویر خطیر تعبیر حقیر توفیر غدر غدر بحر تندر سحر دهر عصر

سنگر کبر بذر کاغذ زر عبیر زیور قدر مختصر مبذر منتحر حذر وفر

تشمر تغییر قر مهر نذر ذکر خمر زجر کسر نصر مکر شکر زهر محضر

جعفر شتر محشر منتجر مدبر متصور بصائر خاطر سائر ساطر ضاجر

تاجر ساغر کاشغر آمر مقامر نوادر منابر تجاسر آزر

مجبور حرور کفور دستور زنبور فخور سرور دور سفور

عین القطر گلچهر بزرجمهر صادر دبیر اخگر قدر کر جبر

باب الزاء خزر روز تموز عجوز شیراز اعجاز الحجاز

حجاز طراز ستیز مویز تمیز پشیز مرکز چرخ انداز نیزه باز فراز

تراز گریز انباز طغر کنز جهاز نیاز مبارز از **باب السین** نفس

قفس درس ناموس عروس فسوس قیاس الماس پاس

اساس خسیس پاس استیناس خروس افسوس جلیس نفیس

تلبیس مجبس قدس پارس اطلس **باب الشین** عرش

فرش عیش طیش حبش کیش ریش خروش فرش هوش خویش

حلقه بگوش آغوش سیاه گوش تفتیش دلکش اعمش العطش

افریش معاش پاداش یکتاش خیلتاش اوباش تمش تاش

قاش پرخاش نقش فاحش بطش دانش **باب الصاد** شخص

رقص منقص مخلص غواص قصاص خاص اخلاص **باب الضاد**

بیاض اعراض نقض بغض عرض فرض تعرض معرض تفویض

عارض معارض مریض خوض مخفوض محض نقض قرض **باب الطاء** نشاط

بساط انبساط سماط رباط اخلاط توسط مخیط خط قط سقط نقط

فرط حبط نمط واسط بسیط محیط **باب الظاء** وعظ الفاظ محفوظ

ملحوظ حفیظ غلیظ حظ **باب العین** شفیع بدیع منع مطیع

توديع تصديع جميع بديع مطاع قاع ارتفاع نزاع نزع مطبوع

مطلع مستمع ممتنع متمتع سجع دفع رفع نقع قطع طمع نزع فزع جزع

ورع قطع خلع توقع تطوع تضرع تصنع مرصع مرقع مولع جامع

لامع طالع مانع تابع مواضع تواضع واقع واضع نوع ممنوع باب الغين

بالغ مبلغ دریغ میغ باب الفاء وصف معاف اعتراف اعتکاف

خلاف قاف مصاف کفاف گزاف عفاف اعراف اسراف

صاف مالوف معروف وقوف فیلسوف تصنیف تالیف تعنیف

تکلیف خفیف حریف لطیف نظیف ظریف نحیف شریف

تلفیف تشریف کهف زحف صرف خرف حرف کتف کشف

وقف تلف صدف تکلیف صیف سیف ضیف حیف

تصوف تاسف تکلف توقف مولف مضاعف اضعاف باب

القاف استبرق مستغرق معلق تملق ازرق بیدق فایق

لایق صادق حاذق باسق واثق سابق موافق عشق دمشق

نسق نسق دلق حلق خلق رمق زرق فرق عرق نطق خلق

آفاق قبچاق عراق اتفاق تریاق اعتاق طاق فراق صداق نیاق

حق دق شیق جوسق رونق زورق ضیق دبق رفیق فریق طریق

حدائق تلفیق زندیق لیق وثیق تفاریق ورق زرق باب

الکاف تاک باک ہلاک ماتاک اوراک خنک تنک چنگ فرہنگ نہنگ

خرسک آہنگ فرنگ سرہنگ ارژنگ سالک تدارک مالک تارک

آہک بعلبک چابک اتابک تابک فلک ملک کلک فلک

سالک ملک ممسک محک کروک شک مشک پیک رکیک

باب اللام جلال زلال کمال جمال متعال آل مجال مقال

عیال استقبال لال اہمال اعتدال زال بال بدسگال عاجل

فاصل آجل عامل کامل باطل قاتل ارامل اناس جمل حمل

سنبل تامل امل نحل سہل بہل ہزل جدل بذل غزل جبل

اجل مثل دخل تحمل مقل وصل فصل معمول مہمل حنظل منزل

حیل دخل غل عسل وحل محفل امل مرسل مہمل تغافل

تکاہل شامل قطال سبل نیل رحیل سہیل عدیل تعطیل

تاویل توکیل ذلیل طویل دلیل جهول ماسول حلول معزول

حصول دخول نزول هول قول کحیل تسیل ذیل فیل شمائل

زائل هیکل عادل قسل اصل خجل محجل بطال ملال غربال خیال

وبال باب المیم کام گام مسام خرطوم مقسوم معلوم سموم مظلوم

نعیم قدیم عظیم جحیم تسلیم مقوم الیم مستقیم مقیم انام حمام شام

ازدهام حطام انجام فرجام الزام زمام عزم جزم رستم سام

هم درهم آدم عجم نظم متهم جسم حشم عدم نجم حرم تنعم ترنم درهم

معصم خصم ضیغم ارم خرم فراهم لاجرم ظلم ذمائم طارم

خاتم ملازم لائم آرزم خوارزم مسموم معصوم انتقام موسم

علم متعلم معلم اقلیم ندیم مرسوم بهام باب النون خوان زمان

امان بوستان گلستان نشان اوان ریحان ضیمران کنعان نوشیروان

ایوان الوان لسان ارکان ابان عنفوان عنوان لمعان

سکان چوپان بیکران خاندان خرمان دهان شریان لبنان

جهان مغیلان اردشیر بابکان پیکان عریان دودمان خان بنان

پهلوانان همدان همعنان بیزان توان امکان خانمان ارسلان

بهمان توامان طالقان قفقان اعیان پیمان تحسین نوشین یکلین

معین نمین جبین سمین آفرین بالین پرستین قرین کابین

سمین ضمین حزین نسرین تمکین زمردین چین عین مامن گلین

بین متمکن موزون کودن انگیختن متهاون تقابن موزون بوقلمون همایون

مقرون فریدون ایدون گردون مضمون میمون وارون فنون پیرامون فون زبون

دون مصون نشیمن الیمن ... تلون مرتهن بدن یمن یاسمین زرون قرائن جسرن

پرداختن گزیدن پائیدن نوردیدن ورزیدن آشفتن فروماندن شتافتن شنیدن

گرائیدن کاسیدن سپرانده ختن خوشابیدن جوشیدن پاشیدن هشتن افراختن گرائیدن

بسپردن زبان درکشیدن کاستن اندوختن سبحان حیوان زندان سبکتگین باب

الواو علو عدو ابو عزو سهو محو لهو سرو پرتو نیرو جزو عضو بانو باب الهاء

نواکه مایه کافه مراقبه مکاشفه عصاره سنگلاخه کجاوه واقعه باهره دیباچه مرائه

طائفه مشاطه آزاده فردیاه مغازه محاسبه سابقه خزانه مصادره مجاهده نشانه پیمانه

تازیانه مفاوضه کلاسه بادیه مطالبه پراگنده گوشواره فاجره قابله درانده

قراضه پاینده پایه مواخذه کتابه اباره مجادله مناظره ناصیه هموار لاشه جاده لاله

تیله حاله تتمه حلیمه بدیه رقعه ذروه قرطه درجه خطه فتنه خروع انکله سرسمه حجره کرشمه زمره

شبه سرو شره کلمه ابله بنشه پیشه صره نفقه طعمه سخره صخره مزده فضله غصه سفره

جرزه طبله شکنجه موجه نهره دقیقه بره قصیده بالاطیه خیره طیره تیره دیوزه برکه سره

بصره نکوهیده پسته خجسته نغمه حجره مزمه بهره بهیه لطیفه بذله کوفته مدرسه

کلبه ژنده تجربه معده قرسوده اسکندریه الکنده جزیره ابلته قبیله وسمه بدرقه

دجله شیوه صدمه لمبوه دوشیزه دجله لطفه فقیره کرم پیله تربیه عرصه خیره

قحبه جعبه لذعه معرکه نعره مجمره جذبه خلیفه قلعه غرفه غره قله نغره فلیفه مسله قطعه

تلیه ماه چاه خانقاه خیلکاه فقیه سفیه کریه ستوه شکوه کوفه وجه فاحشه تره

باب الیا هامی رامی لآلی آبادی مناهی بردیمانی بی تحاشی وادی معلم کتابی هیولانی

حرامی شافی وجی ماحضری ماضی اذی ماوی تماقی تجلی حلی افعی ایجی یهودی نصرانی معنی

مجوسی سروری رکسی رامی ترقی راضی نواحی ذوالنون مصری علوی صخرجی نجی ینبی

برکی تتری مغنی غنی مستغنی نامردی مشتری تعدی کردی مستولی مقتضی سپری تقوی

فتوی کسری نعوی پروا ی تحتی خافی

الیسرفاقی باشد کلاه برادران بنی ... اند